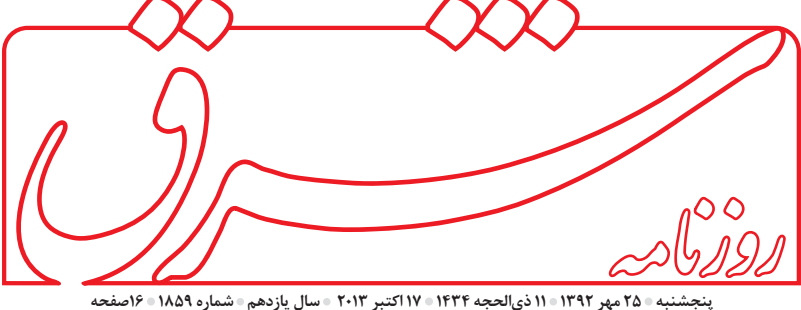




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان آوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲۰۸۸۶۵۴۳۹ نامبر: ۰۷۱۹-۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۳-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۰ اذان مغرب ۱۷:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۵۰ طلوع آفتاب ۶:۱۳



پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۲ ۱۱ ذی‌الحجه ۱۴۳۴ ۱۷ اکتبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۵۹۱ ۱۶ صفحه

علی دهباشی شایعه محکومیتش را تکذیب کرد

ایسنا: علی دهباشی شایعه‌های منتشرشده مبنی بر محکومیتش را تکذیب کرد.مدیرمسؤل مجله «بخارا» شایعه‌های منتشرشده مبنی بر محکومیتش را در پی انتشار شعری در مجله «بخارا» تکذیب کرد.این روزها شایعه‌هایی مبنی بر محکومیت دهباشی به زندان و پرداخت جرمیتقذی در پی انتشار شعری در مجله‌اش منتشر شده است، چندی پیش، انتشار یک شعر در مجله «بخارا» برخی مسایل را به همراه داشت که با انتشار یادداشت‌هایی از طرف علی دهباشی و منصور اوجی، شاعر شعر یادشده، موضوع حل شد.



گرد شهر با چراغ

شمارا میهمان خواهیم کرد



وحدید معتمدنژاد

- از امروز با این عنوان شهر را می‌گردم تا به هر راه و چهارراه، هر خانه و اداره به همه سلام کنم و به دنبال خبری به همه خبردار دهم:

که به شهر خبرها دارم و به اینجا بنگارم آن را. از همه‌کس از همه‌چیز، از دولت و از شهری که در آنچه می‌دانم، خیابانش، آیا هست تمیز؟ و سیاست که به امروز شده نقل هر مجلس و میز، از فرهنگ و هنر، که بر افاق، نقشی به کمال در آن هویدا شده، از اقتصاد که رونق در آن، ای! چه‌بسا سفره‌هایی در آن، مرغ و مسما شده و به شخص و اشخاص کز پس‌پردای به برون، خیز پستی دارند و به آن سوی دگر، آن کسانیی که قسran را حافظانند و حافظ را از امروز برند با قرآن و همچنین دانشمندان- از امروز باید پاشنه را بریکشم و زبان را دریکشم و بگویم آنچه صلاح است مرا به مملکت خویش هرچند به تعقیب، خطرها باشد. مهم ندانم آن را، بگذار که این هم راس خبرها باشد که این هم در دولت تدبیر و امید نشانه آزادیست، نشانه سرفرازی است که صد البته، مرا عدولی از خطی نیست و پایبندم به اصول، قصه کوتاه کنم از امروز به هر پنجشنبه به آنچه بر خبری تفسیر است، شما را به همین جا، به همین سطر و ستون به خوانشی، میهمان خواهم کرد و امید که خوش آید شما را در این دنیای ناخوشی!

این ستون پنجشنبه‌ها منتشر خواهد شد.

داستان کوچک

داستان‌های بعدی

دیلان مهر - برگردان: هادی عظیمی

- از وقتی که ۲۰سال داشت، پیرمرد اهل پالرمو موقع حرف زدن گل‌وبش را می‌پوشاند. هنوز هم همین کار را می‌کند، چون وقتی ۱۹ساله بود می‌خواست با یک چاقوی سوییسی از ته، گردنش را ببرد و خودش را بکشد. حالا فقط یک زخم گوشتی باقی مانده که زیر آفتاب قرمز می‌شود.

نمی‌دانست باید جایی بالاتر را می‌برد که ماهیچه‌هایش از آن سن به بعد دیگر رشد نمی‌کنند. دقت هم نکرده بود که چاقو چقدر تیز بود. تقریباً هیچ فشاری هم نداده بود و وقتی دید گردنش پاره شد، واقعا تعجب کرد. شاید حتی نمی‌توان گفت خودکشی کرد.

حالا، در یکی از سواحل کالائون در ساردینیا، پسرکی اتریشی از کنارش می‌دود و به دریا می‌رود. و تنها بعد از اینکه تفریحش را می‌کند متوجه پیرمرد گردن ماری می‌شود که رنگش در مقابل تپه‌های بسیار روشن پشت شهر، به بنفش‌یی می‌زند.

بعد، پیرمرد اهل پالرمو، مادر را می‌بیند که پسرک میخکوب‌شده‌اش را زبردست‌هایش می‌گیرد، لب‌هایش را جمع می‌کند و زیر لب زمزمه می‌کند. شاید هم مرد اینگونه تصور می‌کند که صدای زن است. موهای پسرک را مرتب می‌کند و دروغ‌هایش شروع می‌شود.

همیشه از اینجا شروع می‌شود. پیرمرد می‌بیند که زندگی‌اش به پسرک دیگری گشته می‌شود که با هر کلمه، تنفّش به حالت عادی برمی‌گردد. پیرمرد به آهنگ داستانی گوش می‌دهد که مطمئناً از داستان خودش بهتر است.

وقتی در اختیار دیگران باشد، همیشه داستانی دنباله‌دار می‌شود و با عنقبنی آسمانی به آخر می‌رسد. بالا بعد از این همه سال که به کنار دریا می‌آید، می‌خواهد – حتی اگر تنها در درون خودش باشد- باور کند.

وقتی پسرک، این‌بار به آرامی، به دریا برمی‌گردد، جلو پیرمرد می‌ایستد. با صدایی خفیف و محتاط حرف می‌زند، ابتدا با مکث، انگار جمله‌هایی که حفظ کرده بوده را فراموش کرده باشد.

شانه‌هایش کم‌کم می‌لرزند، سمبار، چهاربار، پنج‌بار با همان کلمه‌ها حرفش را شروع می‌کند، بعد متوقف می‌شود، به زحمت نفس می‌کشد و پشت سرش به مادرش نگاه می‌کند. اما پسرک نمی‌رود. بعد از مدتی سسکوت، به زبان آلمانی غلیظی شروع می‌کند به حرف زدن که پیرمرد تنها می‌فهمد محتوایش چند سوا است.

مرد هم سوال‌های خودش را دارد، عاشق این است که مثل یک کودک حرف بزند، راحت حرف بزند. اما بعد از این همه سالی که به کنار دریا می‌آید، تنها این را می‌داند که وقتی بچه‌ها می‌خواهند، به آنها اجازه بدهد پوستش را لمس کنند، ساکت بماند چراکه داستانش پیش از این گفته شده و دست‌های پیرش را جلو گردنش بگیرد.

گونتر گراس، رمان‌نویس، شاعر، نمایشنامه‌نویس و نیز نقاش، متولد شهر دانسبگ است و تباری لهستانی- آلمانی دارد. زبان آثار او البته آلمانی است، ولی محبت خود را به لهستان از جمله و خاصه در رمانی با عنوان مرغ‌وای وزغ، نوشته سال ۲۰۰۵ بیان کرده است که موضوع کلّونی آن مشکلاتی است که رفاه چشمگیر آلمان می‌تواند برای لهستانی بیافریند، که در دوران افول سوسیالیسم دچار فقر شده بود. گراس زاده سال ۱۹۲۷ است و به این ترتیب کودکی و جوانیش در دوران نظام هیتلری گذشته است. پس از جنگ جهانی دوم مدتی را کارگر کشاورز و سنگ‌تراش بود، تا سال ۱۹۵۳ در برلین دانشگاه می‌رفت، از سال ۱۹۵۶ نویسنده حرفه‌ای شد و مانند دیگر نویسندگان همنسل خود، یعنی کسانی چون هاینریش بل، ولفگانگ بورشرت و خاتم کریستنا وولف نخستین آثارش بازپردازی تجربه‌های شخصی او از جنگ بوده است. گراس در این راه پس از انتشار یک، دو دفتر شعر که بازتاب و توقیفی نداشتند، در سال ۱۹۵۹ رمان طبل حلبی را منتشر کرد که تا به امروز هم اثر برجسته‌تر او شمرده می‌شود و در سنت ادبیات کهن آلمانی از مقوله رمان‌های زندانه حسایش می‌کنند. ماجرای پسر بچه‌ای که با پیش احساسی از وحشت‌های زندگی در میان بزرگ‌ترها، آن هم در سال‌هایی که ملت آلمان- مسحور فریب فاشیسم- توده‌وار به مناسبات نازیسانی دولت آن تن در می‌داد، سرر خود را به دیوار می‌کوبد، رشد خود را بر عمد متوقف می‌کند، تا همیشه کودک بماند. ولی تا که کودکی آماج آسان آسیبش نکند، دو اسلحه دارد:

برای دفاع جیبی نازک و گوشخراش، و برای حمله یکی طبل حلبی، که با کوبیدن بر آن، همه‌جا سامان دروغین جامعه بزرگ‌ترها را به هم می‌زند. «سال‌های سگی» و «گریه‌موش» دو دیگر اثر او در بازپردازی سال‌های حکومت هیتلری‌اند. فضای روشنفکری در آلمان دهه ۶۰ همچنان سیاسی بود و این بر آثار گراس هم تأثیر می‌گذاشت، ضمن آنکه وی در این سال‌ها با حزب سوسیال‌دموکرات به «برهی» «ولی برات» همکاری می‌کرد. این گرایش‌های سیاسی در ادبیات آلمانی، به گفته مارسل راییش رانیسکی، نقاد- پراورآزای که به‌نازگی درگذشت، باعث شد ادبیات ویران

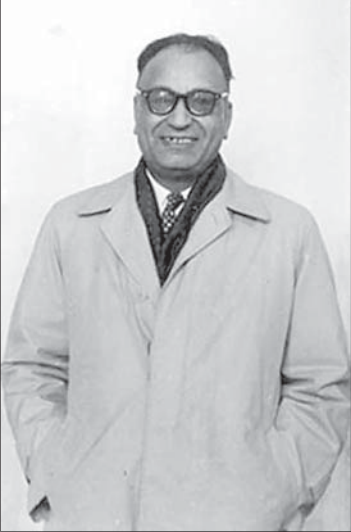


یادمان

۳۴سال پس از درگذشت دکتر مصاحب

سوال ماندگار استاد

و ریاضیدان بود. کتاب‌های ریاضی‌ای که توسط ایشان تالیف شد سبک نوین ریاضی‌نویسی و اصول الفت‌دادن به مطالب را به‌طرز شایسته‌ای اشاعه داد. کتاب نظر به اعداد ایشان در حقیقت دایره‌المعارف این رشته است. لازم به ذکر است که یکی از متخصصان این رشته سوال می‌کرد که چرا این کتاب به انگلیسی نوشته نشده است. از کارهای مهم دکتر مصاحب دایر کردن موسسه ریاضیات در سال ۱۳۴۴ و پذیرش دانشجوی مدرسی ریاضیات از سال ۱۳۵۴ بود. این موسسه برای مراکز آموزش عالی کشور مدرس ریاضی تربیت می‌کرد. فارغ‌التحصیلان موسسه ریاضیات هم‌کنون در اکثر گروه‌های ریاضی دانشگاه‌های ایران مشغول آموزش هستند. یکی از خاطرها، که می‌تواند در این زمان هم راهگشا باشد، از ایشان این است که وقتی مسؤولی را در دانشگاه برکنار کردند و شخص دیگری را به جای او گذاشتند دکتر مصاحب سوال کرده بود که چرا این شخص را به این پست گماردید؟ جواب داده بودند که چون انسان خوبی است. دکتر مصاحب گفته بود اگر فرزند شما مریض باشد او را نزد دکتری متخصص می‌برید یا یک آدم خوب؟ به‌عنوان یکی از شاگردان دکتر مصاحب برایش روحی شاد و راهی پر رهرو آرزو مندیم.



شود، بدون اینکه در سیاست تغییری رخ دهد. در این دوره هم گراس چندان اثر برجسته‌ای نداشت؛ مثل نمایشنامه‌هایش، البته به‌جز نمایشنامه‌ای از او با عنوان عوام تمرین قیام می‌کنند که نقدی تند از «برتولت برشت» است به‌دلیل دفاع کمتر مشروط برشت از حکومت آلمان شرقی. از دیگر آثار موفق گراس، رمان «بوت» است که گویا به فارسی «کفچه ماهی» ترجمه‌اش کرده‌اند؛ رمانی درباره دربارۀ غزای بشر، بشری همیشه پیش‌خواه که بر همین اساس با یک ماهی جادویی پیمان می‌بندد، پیمانی همان اندازه مخاطره‌آمیز که شرط و قرار «فاوست» گونه یا شیطان. گراس در مقام شاعر یک گزیده هم از شاعران آلمانی عصر جنگ‌های ۳۰ساله عقیدتی منتشر کرده است که اوضاع مردم آن روزگار را با احوال آلمانی‌های زمان جنگ جهانی دوم مقایسه می‌کند. وی در مقام نقاش روی جلد، آثارش را خود طرح می‌زند. سال گذشته این نویسنده معتبر در شعری منثور، با مدخلی که فرصت هر مصادره‌ای را- به مطلوب- از دیگر مخالفان اسرائیل می‌گیرد، در یک رویارویی فردی، از سیاست اتمی این کشور و تهدید ایران توسط سیاستمداران آن، و حمایت بی‌چون‌وچرای دولت آلمان از چنین سیاستی انتقاد کرد، که در میان مقامات رسمی واکنش‌هایی تند در مخالفت با او برانگیخت و خاصه به دلیل عضویتش در دوران دبیرستان در کارهای جوانان نازی اتهام ضدیهود را بر او تحمیل کرد.

بیشتر آثار او ترکیبی از کولاژهای فراوانند؛ با زبانی بسیار پرنیرو و واژه‌ساز که توصیف‌هایی زنده به دست می‌دهد، ولی در توصیف مناسبات عاشقانه رک، رمانتیسم‌ستیز و بسا تابوشکن است، چندان که خرده‌شهروندان مرفه و منز دهه ۶۰ آلمان، شاید هم به دلیل چپگرایی او، چند باری انتشار را پوزورگرافی خواندند. گراس امروزه اعتباری اروپایی، بلکه جهانی دارد و جایزه «نوبل» را دریافت کرده است که به معیار آلمانی بسا از «نوبل» خالص‌تر باشد. در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی گراس در ایران به سبب شهرت خود قربانی ترجمه‌هایی بد و ژورنالیستی شد، از جمله مجموعه داستان‌های «مستندش، قرن من»، چندان‌که می‌توان با تأکید گفت از او، هنوز اثری منطبق با مقام شامخ او و درخز زایش، به فارسی درنیامده است.



علی جهانشاهی

alij.shahi@gmail.com



دخترای تنه دریا

در جوار عید قربان

مُلا شهربانو و داستان ابراهیم(ع)



آزاده تاج‌علی

بلندشون افتاده بود رو خطبه‌خط «عم‌جزء»‌های قدیمی، کتابچه‌هایی که فقط «جزء» آخر قرآن رو داشت و به به آیه مهم- «عم یسئالون»- می‌رسید. «عم‌جزء»‌ای یاددان قرآن به بچه‌ها یا پیر کاملاً بی‌سواد، بهتر بود چون صفحه‌های رنگی داشت و با خط‌های درشت نوشته بودند. اولش هم حروف الفبا رو آورده بودن که ملا برای یاددانش شعر می‌خواند: «ب» یکی به زیر دارد، «میم» قلّبا رو حفظ کن، اما باز هم اشتباه می‌کردن و می‌گفتن ب که کله کلون داره. سرر کلاس، دخترا صورتای کثیف و دستای خاکی داشتن و لباسای خوبی نتشون نبود یعنی فقیر بودن درست برعکس ملاشهربانو که به خونه شیک و پر از میل‌های مخمل سورمه‌ای داشت و با درآمد گرمابه و مسجد وقفی شوهرش زندگی می‌کرد اما خب به نظرش باید از پسداری فقیر همین دخترا به خاطر زحمتاش به چیزایی دریافت می‌کرد.

گرچه از دریافت تخم‌مرغ و نسون محلی و چغندر خسته شده بود. اولین روز قرآن خوانی هیچ‌وقت یادم نمیره که ملا آخر درساش درباره حضرت ابراهیم صحبت کرد و من اولین‌بار بود این اسم رو می‌شنیدم و تعجب کرده بودم که چرا تا اون موقع کسی بهم نگفته بود. ملاشهربانو که تعجب متوال انگار فهمیده بود، شروع کرد به تعریف پیرآبوتاب داستان حضرت ابراهیم و گفت که خدا بهش دستور داده پسرش رو بکشه اون هم صبح زود از خونه‌اش با حضرت اسماعیل میاد بیرون و جاقوش اونقدر تیز بوده که می‌تونسته پرمرغا رو هم از وسط دو تا کنه. خلاصه حضرت ابراهیم خیلی غصه می‌خورده تا اینکه خود خدا برای کشتن، بهش به گوسفند داده بوده. اون روز خیلی به ملاشهربانو حسودیم شد که خیلی حرفا بلده و باهوش.

مخبّرالدوله

گاهی، نگاهی به کودکان کار

داده، به نمایش درمی‌آیند. آثار این نمایشگاه با توجه به رویکرد علیرضا مجابی بر آکادمی خود، تماماً در مکتب رنالیسمم و با نوک تیز مصاد خواهد بود. گفتنی است علاقه‌مندان می‌توانند از ۲۷مهر تا اول آبان همنه‌روزه از ساعت ۱۰ صبح تا ۷ شب از این نمایشگاه در گالری یهزاد، واقع در بلوار کشاورز تهران بازدید کنند.

شرق: نمایشگاه گروهی منتخب هنرجویان آکادمی طراحی و نقاشی علیرضا مجابی (م. آذرفر) با عنوان «گاهی، نگاهی به کودکان کار»، ۲۷مهر در گالری کمال‌الدین یهزاد افتتاح خواهد شد. در این نمایشگاه آثار آکادمیک این هنرجویان و همچنین بخش ویژه‌ای که این‌بار نیز معضل دیگری از مسایل اجتماعی یعنی «کودکان کار» را به خود اختصاص

از هر نظر بی‌ضرر

نوبل به کی رسیده



پوریا عالمی

- جایزه نوبل صلح به علیرضا افتخاری و جایزه نوبل پزشکی به پوریا عالمی رسید

«اگر روزی این آقای عالمی سرطان گرفت می‌فهمد قضیه از کجا آب می‌خورد»

واقعا اگر من سرطان بگیرم از کجا آب می‌خورد؟ باور تان نمی‌شود از آقای افتخاری آب می‌خورد. ما تا الان می‌دانستیم علیرضا افتخاری اهل ربووسی است اما نمی‌دانستیم از طریق ربووسی سرطان منتقل می‌شود. همین‌جا به آقای احمدی‌نژاد که توسط افتخاری ربووسیده شده است، هشدار پزشکی می‌دهیم ممکن است او هم سرطان بگیرد. چون ما هنوز افتخاری را نبوسیده، داریم سرطان می‌گیریم، واقعا کسی که او را بوسیده چه خواهد گرفت؟

افتخاری برنده جایزه نوبل صلح

بعد هم ما الان که فهمیدیم سرطان ما از کجا آب می‌خورد متوجه شدیم علیرضا افتخاری آبشخور حوادث و امراض صعب‌العلاج است. ولی الان دانستیم و امیدواریم به‌خاطر این کشف، جایزه نوبل پزشکی را به ما بدهند، جایزه صلح و مهری‌باری را به علیرضا افتخاری.

افتخاری آبشخور حوادث

حالا برویم سراصل مطلب.

علیرضا افتخاری در هفته‌نامه حاشیه‌کمسیون پزشکی تشکیل داده و گفته:

«مثلا یک آقای طنزنویس از قول آقای شجریان جواب نامه ما را نوشته بود. یعنی چی این طعنه‌ها و کنایه‌ها. مگر من نکته‌ای غیر از دوستی در آن نامه مطرح کرده بودم. جواب من اینها نبود. من نیازی نمی‌بینم جواب این واکنش‌ها را بدهم. ما هم خدایی داریم. اگر روزی این آقای عالمی سرطان گرفت می‌فهمد قضیه از کجا آب می‌خورد. یک روز می‌فهمد چه اشتباهی کرده است»

ما همین‌جا از آقای افتخاری تشکر می‌کنیم. جدی می‌گویم، من همیشه دوست داشتم بدانم از کجا آب می‌خورد، الان متوجه شدم.

کلینیک افتخاری

بعد هم خرج دوا و درمان اینقدر بالاست که آدم مریض بشود جرات نمی‌کند پایش را بگذارد بیمارستان یا برود ام‌آرای بگیرد. الان این نوید را به مردم و مریضان عزیز باید بدهیم که کلینیک افتخاری بدون هزینه مرض شمارا تشخیص و در نشت‌رات اعلام می‌کند.

عالمی جواب پس می‌دهد

ما عادت داریم برای این طنزی که می‌نویسیم به همه جواب پس بدهیم که چرا به فالئی گفתי بالای چشمش ایروست، چرا به بیساری از گل نازک‌تر گفתי، چرا به پرلو فالئی گفתי پراید، چرا به اسبش گفתי بیلو. خلاصه تنها جایی که عادت داریم جواب بگیریم آزمایشگاه است. که خوشحالی‌م این‌بار یکی غیر از آزمایشگاه به ما جواب مثبت داده و گفته سرطان می‌گیریم.

افتخاری: کارآفرین برتر

علیرضا افتخاری به هفته‌نامه حاشیه گفته است: «من مواجه شدم با آقای احمدی‌نژاد، سرافشان که نرفتم، گذشته از این، مگر چه کردم؟ با یک ماچ باید دنیا عوض شود؟ مگر فقط من بوسیدم. مگر بقیه ننویسند؟ مگر من چه چیزی از دولت قبل گرفتم؟ ماچش را ما دادیم سکه‌اش را اکبر عبیدی و داریوش ارجمند گرفتند. من چه چیزی عایدم شد که حالا باید پس بدهم؟»

بفرما ماچش را احمدی‌نژاد گرفته، سکه‌اش را عبیدی و ارجمند گرفته‌اند، سرطانش را ما.

با این خرچه اقتصادی که ایجاد شده، به نظر ما باید از علیرضا افتخاری به‌عنوان کارآفرین برتر تقدیر کنند.

عالمی: سکاکنس آخر

حالا افتخاری آرزو کرده من به‌خاطر چهار تا طنزی که براش نوشتم سرطان بگیرم، واقعا اگر آقای احمدی‌نژاد بخواهد برای ما آرزو کند، چه خواهد کرد؟ آیا بنده سرشار از مرضی خواهم شد؟ آیا او مسوولان می‌گیرد و مرض لاعلاج می‌گیرد؟ آیا آه افتخاری می‌گیرد و با ناله سودا خواهم شد؟ (ما نمی‌دانیم) آیا من آخر فیلم به تیر غیب دچار می‌شوم و پایان؟

رویداد

اجرای کنسرت آلمانی‌ها به یاد حافظ شیرازی

- تعدادی از هنرمندان آلمانی به‌مناسبت گرامیداشت روز حافظ کنسرت «تربو» را پنجشنبه ۲۵مهر در خانه هنرمندان ایران اجرا می‌کنند. این کنسرت با همکاری «فستیوال دیوان‌شرقی و غربی وایمر» سفارت آلمان در تهران و خانه هنرمندان ساعت ۱۷ روز یادشده در قالب یک کنسرت سمنفره در تالار استاد جلیل شهناز برگزار می‌شود. «ریکا هارتمان» و «یوزف کروئر» ویولن و «یولیا ریم» پیانو، هنرمندان این گروه سمنفره آلمانی را تشکیل می‌دهند.